فرصتی پشتِ در

نویسنده: احمد حسینی
Translator: احمد حسینی
تاریخ انتشار: Shahrivar 2585 23 باستانی برابر با September 14, 2026 میلادی

زنی ثروتمند در یکی از محله‌های اعیان‌نشین نیویورک زندگی می‌کرد. از نظر مادی هیچ کمبودی نداشت و تقریباً هر آرزویی را می‌توانست برآورده سازد. اما دختر کوچکش به بیماری خطرناک و ظاهراً درمان‌ناپذیری مبتلا بود.

او کودک خود را نزد بهترین متخصصان اطفال نیویورک برده بود، اما هیچ‌یک نتوانسته بودند امید چندانی به درمان او بدهند.

روزی در روزنامه خواند که پزشکی برجسته از سوئیس برای سخنرانی به دانشگاه نیویورک آمده است. در گزارش نوشته شده بود که او یکی از برجسته‌ترین متخصصان اطفال جهان است.

زن با خود گفت:«شاید تنها کسی که بتواند دخترم را نجات دهد، همین پزشک باشد.»

از آن روز تلاش کرد تا با او ملاقات کند. برای منشی پزشک پیام گذاشت، نامه نوشت، بارها با دانشگاه تماس گرفت، اما هیچ‌گاه موفق به گرفتن وقت ملاقات نشد. روزها گذشت و امیدش کم‌کم رنگ باخت.

چند ماه بعد، در یک روز بارانی، زنگ خانه به صدا درآمد.

پیرمردی با محاسنی سفید و لباس‌هایی کاملاً خیس پشت در ایستاده بود.

پس از عذرخواهی گفت:

«ببخشید، در این محله راه را گم کرده‌ام. ممکن است اجازه دهید چند لحظه از تلفن شما استفاده کنم تا تاکسی خبر کنم و به هتل محل اقامتم برگردم؟»

زن با بی‌حوصلگی پاسخ داد:

«متأسفم، نه. من کودک بیماری در خانه دارم و نمی‌خواهم مزاحمتی برای او ایجاد شود. لطفاً از خانهٔ دیگری کمک بخواهید.»

پیرمرد با آرامش از او تشکر کرد و رفت.

روز بعد، زن هنگام مطالعهٔ روزنامه، گزارش تازه‌ای دربارهٔ همان پزشک سوئیسی دید. این بار، کنار گزارش، عکس او نیز چاپ شده بود.

زن با دیدن تصویر، خشکش زد.

پزشک نامدار، همان پیرمردی بود که روز گذشته، خیس از باران، پشت در خانه‌اش ایستاده و تنها درخواست کرده بود چند دقیقه از تلفن او استفاده کند.

آن روز، زنی که برای نجات فرزندش حاضر بود هر کاری انجام دهد، بی‌آنکه بداند، تنها فرصت دیدار با پزشکی را که مدت‌ها در جست‌وجویش بود، با رفتار خود از دست داده بود.